

---

(۱۳)

## سوره تکاثر

---

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره تکاثر

شان نزولی که درباره‌ی این سوره نقل شده است، چنین می‌باشد: به اختصار این که بنی عبدمناف و بنی سهم از قریش، به تفاخر بر یکدیگر برخواستند. در جریان این تفاخر بنی عبدمناف بر بنی سهم پیشی گرفت. سپس گفتند مردگان خویش را بشماریم، و این بار بنی سهم با سه قبر بیشتر پیش افتاد، چرا که تعدادشان در زمان جاهلیت بیشتر بود.

آیه ۱:

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ

لهو:

مقایس: اصلاص صحیحان، أحدهما يدل علی شغل عن شیء بشیء. و الآخر علی نبذ شیء بالید. فالاول: و هو کل شیء شغلک عن شیء فقد الهاک.

التحقیق: هو ما یكون فیه تمایل إلیه و تلذذ به من دون نظر الی حصول نتیجة.

وقتی چیزی انسان را چنان به خود مشغول کند که از دیگر موارد غافل گردد، گفته می‌شود فقد الهاک. (مقایس)  
چیزی است که انسان تماایل و لذت شدید به آن پیدا می‌کند، چنان که دیگر به نتیجه‌اش نگاه می‌نماید. (التحقیق)

کثر:

التحقیق: هو ما يقابل القلة، و اکثر استعمالها فی الكمية و المقدار.

الهاکم التکثیر: أي استمرار حصول الکثرة فی التعلقات الدنیویة من مال و ملک و شهوات و عناوین و غیرها، و قد قال تعالی:  
انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و ... .

لغت آشنایی در ادبیات فارسی است که دقیقاً به همان معنای عربی استعمال می‌شود. مقابل قلت است، و بیشتر نگاهش  
به کمیت و مقدار می‌باشد.

چنان که بیان شد لهو یعنی انسان چنان مشغول امری گردد، و از آن لذت ببرد که از نتیجه‌ی آن امر، و همین‌طور از امور  
دیگر فارغ شود.

تکثیر یعنی کثرت طلبی، زیاده خواهی و فزون طلبی، همان معنایی که در فارسی هم استعمال می‌شود.

برای درک این آیه لازم است معنای تکثیر را واکاوی نماییم، در واقع شیرازه‌ی این سوره واژه‌ی تکثیر است. دقت در  
کثرت جویی دو ساحت پیش رویمان قرار می‌دهد:

۱. درون خود

۲. برون خود، فزون طلبی بر دیگران

۱. در گذشته زندگی انسان‌ها ساده، و اتفاقات پیرامونشان اندک بود. هر چه دنیا پیچیده‌تر گردید، حوادث و اتفاقات پیرامون هم بیشتر شد. دیگر انسان‌ها آن زندگی ساده‌ی گذشته را ندارند. مجموع اتفاقاتی که برای انسان در گذشته رخ می‌داد، به اندازه‌ی اتفاقات چند روز یک انسان امروزی نیست. این نحوه‌ی زندگی، درون انسان را بسیار شلوغ و متلاطم کرده است. تأمل در امور جاری زندگی، این مهم را به وضوح نمایان می‌کند. خوراک، پوشاک، مسکن، وسایل نقلیه، روابط اجتماعی، اتفاقات اجتماعی، سیاسی و ... ، هر کدام خاطره‌های فراوانی را در ذهن و روان انسان ایجاد می‌کند. پس از این مقدمه‌ی کوتاه گوییم: انسان وقتی می‌خواهد چند دقیقه در امری مادی یا معنوی متمرکز شود، با هجومی از خاطرات روبه‌رو می‌شود. خاطره‌ای به ذهن می‌آید، از آن خاطره وجه مشابهتی با خاطره‌ای دیگر پیدا می‌شود، و انسان به خاطره‌ی دوم منتقل می‌شود، و این تسلسل آنقدر ادامه پیدا می‌کند که به کلی از یاد انسان می‌رود برای چه امری تمرکز کرده بود!

این همان کثرت جویی اندرون انسان است. تعبیر گوناگونی در مکاتب مختلف برای رفع این حال وجود دارد. مانند: تمرکز، توجه، مراقبه، نفی (دفع) خطورات و ... . در میان مکاتب، بودا و عرفان توجه ویژه‌ای به این موضوع داشته‌اند؛ تا حدی که وصول به مراتب بعدی را بدون آن ناممکن دانسته‌اند. برای مثال در مکتب بودا به چند آموزه توجه جدی شده است:

- زندگی در حال، نه در گذشته و آینده
- اموری که به ما مربوط نیست، به ما مربوط نیست (حکمت به من چه!)
- عشق آری و دلبستگی نه، بودا تا آنجا پیش می‌رود که اگر معشوق به هر دلیلی ناپدید شد، چنان رفتار کن که گویا اصلاً وجود نداشته است!
- زندگی اصیل یعنی زندگی ساده و طبیعی داشتن، توجه نداشتن به ارزش‌دآوری‌های دیگران
- آهستگی، در هر لحظه فقط در یک کار تمرکز داشتن
- و ...

در عرفان اسلامی نیز این بحث تحت عنوان نفی خواطر مطرح شده است. یکی از بسیار آن، اشاره‌ای است که در رساله‌ی بحرالعلوم شده است، مرحوم علامه در شرح آن، که در رساله لب‌اللباب صفحه‌ی ۱۴۰ و ۱۴۱ آمده است چنین می‌فرماید:

اما نفی خواطر عبارت است از تسخیر قلب و حکومت بر آن، تا سخنی نگوید و عملی انجام ندهد و تصور و خطرهای بر او وارد نشود مگر به اذن و اختیار صاحب آن. و تحصیل این حال بسی صعب و دشوار است، و لهذا گفته‌اند که نفی خواطر از اعظم مطهرات سر است. چون سالک در مقام نفی خواطر می‌افتد ناگهان متوجه می‌شود که سیل بنیادکن خواطر و اوهام و خیالات او را فرا می‌گیرد، و حتی خاطره‌ای که باور نمی‌کرد به خاطرش خطور کند از وقایع کهنه‌ی گذشته یا خیالات غیر قابل وقوع بر او راه می‌یابند، و دائماً او را مشغول به خود می‌کنند. سالک باید در این مقام مانند جبال رواسی ثابت بایستد.

سخن در این خصوص بسیار است، که این نوشتار محل آن نیست. اجمال مطلب این که بدون وحدت درون، کمترین توفیقی در امور مادی و معنوی حاصل نخواهد شد، و هیچ‌گیزی از آن نمی‌باشد. راه آن، تمرین، تمرین، و تمرین است. رسیدن به این وحدت بسیار صعب می‌نماید، اما استدامه به فضل خدا منتج به نتیجه خواهد شد. تنها عشق است که انسان را از تمرین مستغنی می‌کند. و قهراً وحدت خیال محبوب حاصل می‌شود. این بیت خواجه جمیع مباحث را در اوج لطافت بیان می‌کند:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

۲. کثرت طلبی بر دیگران دو منشاء دارد:

اول تهی بودن انسان از حقایق، دوم تکبر.

وقتی حال درونی انسان خوش نباشد، درونش غنی و بی‌نیاز نباشد، ناچار است خود را با برون خود آرام کند. پناه به دنیا برده، و هر روز بر آن می‌افزاید. سیدالشهداء در بخشی از دعای عرفه می‌فرماید: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي؛** بی‌نیازی انسان باید درون خودش باشد و از درونش بجوشد. از سویی دیگر وقتی خود را نسبت به دیگران برتر دید، می‌خواهد این برتری پنداریش را نشان همگان دهد. آیه‌ی ۲۰ سوره حدید به صورت جامع این معنا را بیان می‌کند:

**اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا ۗ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ ۗ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.**

این کریمه زندگی مادی انسان را در ۵ امر منحصر می‌داند، که دائماً در بین آن‌ها غوطه‌ور است. به گفته‌ی شیخ بهایی می‌تواند ناظر به ۵ مرحله‌ی عمر انسان نیز باشد. (مرحوم علامه در المیزان نظر شیخ بهایی را نقل کرده است) کلید واژه‌ی این آیه، عبارت **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ** است. دنیا خصوصیت بارزی دارد، این که حقیقت را به انسان وارونه نشان می‌دهد، و آن قدر ظریف و مستمر این کار را می‌کند که آن را واقعی می‌پندارد؛ معنای غرور همین است. نتیجه این می‌شود که انسان‌ها، حقیقت را سبقت گرفتن و سرگرم شدن به دنیا می‌انگارند، و چون انسان در پندار خودش آن را واقعی می‌بیند، از آن لذت برده و جدا شدن از آن بسیار صعب می‌گردد.

وحدت درون می‌تواند انسان را از آفت اول که تهی بودن است نجات دهد، چرا که غنای درونی به انسان می‌بخشد. اما خودخواهی را از بین نمی‌برد. (حتی ممکن است خودبرتربینی فزون‌تری را نیز در وجودش ایجاد کند) کبر فقط وقتی رخت بر می‌بندد، که توحید در قلب استقرار پیدا کند. بنابراین به خلاف امر اول که تمرین در آن می‌تواند مؤثر باشد، در این مورد تمرین کارآیی ندارد. انسان وقتی حقیقت برایش مشتبه شد راهش سخت‌تر می‌گردد، و جز پناه بردن واقعی به خداوند متعال راهی نخواهد داشت. آنچه مهم است و قرآن هم بدان توجه داده است حال ناخوش انسان کثرت خواه است؛ وقتی انسان حال خود را در اوج فزون طلبی درون و برون، خوش می‌بیند، راه به طور کلی برای او بسته خواهد شد. بنابراین توجه دادن قرآن به کثرت طلبی و آیات بعدی که در این سوره آمده است، (که در واقع شرح و نتیجه‌ی

آیه‌ی اول است) برای بیدار کردن انسان از جهل مرکب است؛ این جهل مانع یافتن راهی برای نجات از آن می‌شود. دو دسته آیات در قرآن به روشنی حال انسانِ فرو رفته در دنیا را نشان می‌دهد:

آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره‌ی بقره:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ، وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ.

آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵ سوره‌ی کهف:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا.

چنان‌که بیان گردید محبت اکسیر اعظم است. وقتی محبوب در قلب انسان بزرگ شد، انسان و تعلقاتش، هر دو رنگ می‌بازد؛ و دیگر خطورات و خودخواهی باقی نخواهد ماند.

آیه ۲:

حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

دو معنا می‌توان برای این کریمه بیان کرد:

۱. با توجّه به شأن نزول سوره، اشاره به رفتن به قبرستان، و شمارش مردگانشان است؛ که مایه‌ی فخر فروشیشان بود.

۲. ادامه‌ی کثرت‌گرایی بیان شده در آیه‌ی قبل باشد. این تکثّر تا گورهایتان ادامه دارد. این قدر مشغول خود و خواسته‌هایتان شده‌اید، که حقیقت را فراموش کرده‌اید.

هر دو معنا صحیح است؛ معنای اول مصداقی از تکثّر است، که در واقع مثالی قبیح و آشکار برای آن است. قبح در دوران جاهلیت، امروز هم هست، و حتی قبیح‌تر نیز می‌باشد. چرا که این همه معارف به دست انسان رسیده است، آن‌ها از این معارف بی‌بهره بودند، کثرت طلبی ما بسیار ناپسندتر است.

آیات ۳ و ۴:

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

چنین نیست که می‌پندارید، به زودی خواهید دانست.

دو بار بیان شده است تا اوج تأکید را برساند. مراد این است که وقتی به واسطه‌ی مرگ یا بیداری حقیقی در زندگی، بیدار شدید، می‌فهمید که چه قدر از حقیقت دور بوده‌اید. در روایات، آیه‌ی ۴ انتقال به قیامت (حشر) دانسته شده‌است، که به نظر می‌آید به عنوان مصداق است، و در واقع همان تأکید باشد.

آیه ۵:

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ

جواب لو محذوف است. برخی آیه‌ی ۶ را جواب دانسته‌اند، اما از لحاظ معنایی نمی‌تواند درست باشد، و کلامی مستأنفه است. بی‌معنا است که گفته شود: اگر به یقین می‌دانستید جهنم را خواهید دید! جواب لو با توجه به آیه‌ی اول چنین است: از کثرت جویی و مشغولیت به آن باز می‌ایستادید. بنابراین آیه‌ی ۵ نیز تأکید مجددی بر مطالب گذشته است. خاطر ندارم جایی در قرآن سه بار مطلبی تأکید شده باشد. این تأکید چندین باره خود مؤیدی است که دو واژه‌ی کوتاه **أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ** چه اندازه اهمیت دارد، و می‌تواند کل زندگی انسان را از ماده به معنا برساند.

آیات ۶ و ۷:

لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ، ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ

جحم:

مقایس: حراره و شدتها.

التحقیق: هو شدّة الحرارة و التوقّد و بهذا الاعتبار يطلق على النار المتوقّدة، و على محلّ توقّد فيه النار، ثمّ ان النار إمّا محسوسة مادية و إمّا متحصّلة من سوء الاعمال و النیّات، فهی من الامور المعقولة و الروحانية. حرارت بسیار شدید؛ به این اعتبار به آتش شعله‌ور گفته می‌شود.

همان طور که از تحقیق مرحوم مصطفوی روشن است، جحیم اعمّ از معنای جهنّم در قیامت است؛ مراد حرارت شدید است. جهنمی که در اذهان ما می‌باشد از مصادیق آن است. سوزانیدن می‌تواند محسوس و از بیرون باشد، که باعث آسیب جسمی می‌گردد. و می‌تواند درونی و قلبی باشد، که روح را تحت تأثیر قرار می‌دهد. روشن است که آتش درون سوزاننده‌تر، و آسایش بسیار بیشتر از آتش بیرونی است.

در این کریمه می‌توان جحیم را جهنّم در قیامت دانست، و می‌توان اثر قلبی مشغول به کثرات شدن دانست. معنای عمیق‌تر که متناسب با الهاکم التکاتر نیز می‌باشد، حال قلبی انسان است. تا انسان مشغول کثرات است، در آتش همان کثرات و تشتتها می‌سوزد، و وقتی وارد عالم وحدت شد، وارد نور خواهد شد، و از آتش رها می‌شود.

به نکته‌ای که در آیه‌ی قبل گفتیم بازگردیم، بیان کردیم که این آیه از لحاظ معنایی نمی‌تواند جواب لو در آیه‌ی قبل باشد. محذور ادبی این است که لو امتناعیه است، در حالی که رؤیت محقّق الوقوع است؛ و این سیاق نمی‌تواند جواب لو باشد. اما چنان که الآن معنا کردیم، یعنی مراد از رؤیت جحیم، قیامت نباشد، بلکه رؤیت و مواجهه‌ی با قلب باشد، خود یکی از آثار علم یقینی است، و در نتیجه دیگر محذوری به همراه نخواهد داشت، و می‌تواند جواب لو باشد. خلاصه آن که اگر به علم یقینی می‌دانستید با چه آتشی مواجه هستید، مسیر دیگری را در پیش می‌گرفتید.

در آیه‌ی ۷ بار دیگر به این رویت اشاره می‌شود. اما این بار علم یقینی نیست، عین‌الیقین است. پله‌ای بالاتر و روشن‌تر از قبل. جهنم که آتش قلب خودتان است را به طور کامل می‌فهمید و درک می‌کنید. گویا قبلی معرفت بود، و این شهود است. عده‌ای علم‌الیقین را قبل از قیامت، و عین‌الیقین را قیامت دانسته‌اند، اما به نظر می‌رسد باز هم مراد تأکید باشد.

آیه ۸:

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

در آن روز که با حقیقت خود مواجه می‌شوید، حال دیگری را نیز تجربه خواهید کرد، نعمت‌های فراوانی که خداوند متعال ارزانیان داشته‌است را وجدان خواهید کرد. کثرت و کثرت‌گرایی، در مقابل وحدت و نعمت‌های خداوند است. خداوند انسان را با حال وحدت به این سرای ماده فرستاد، اما انسان به سرعت خود را مشغول جزئیات غیر ضروری در دنیا نمود؛ تا آن جا که گمان کرد بدون توجه به آن‌ها اصلاً زندگی برایش ممکن نخواهد بود.

در پایان باید گفت که این سوره در واقع یک آیه بیشتر ندارد، که همان آیه‌ی اول است. مابقی آیات، شرح آیه‌ی اول می‌باشد، و صرفاً برای تأکید است. مسیر تکثرگرایی مسیری خطرناک است، و تقریباً همه‌ی انسان‌ها در آن غوطه‌ورند. مواجهه با خود، و نعمت‌های الهی می‌تواند راه بازگشت به یاد و انس با خداوند متعال باشد، که در این سوره به آن نیز اشاره شد.